# نقد بیست‌و‌دوم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

یکی دو نکته دیگر هم در ادامه این نقدها باقی مانده که فکر می‌کنم با تأملی که شد باید به این‌ها بیفزاییم و تکمیل کنیم نمی‌دانم بیست‌تا شد بیست‌ویک تا شد این شماره بعد از آن می‌شود.

## مقدمه

نکته‌ای که حالا می‌خواهیم در شماره بیست‌ویک یا بیست‌ودو بگوییم در نقد این دیدگاه گادامر بیست‌ودومین نکته‌ای که قابل طرح است این است که مقدمه‌ای عرض می‌کنم و بینید گادامر و این دیدگاه نسبیت‌گرا می‌گفت که دسترسی به مقصود مؤلف میسر نیست و بنابراین ما تفسیر باید مفسر محور و متن محور باشد نه مؤلف محور بعد در مقام تفسیر متن هم می‌گفتیم به دلیل تاریخ‌مند بودن انسان و دخالت پیش‌فرض‌ها و علل و عوامل دیگری که اشاره شد هر فهمی در هر باری که اتفاق می‌افتد این در یک شرایط دیگری رخ می‌دهد و همراه با پیش‌فرض‌ها و ممتزج با امور دیگری است بنابراین ما بخواهیم یا نخواهیم هر فهمی با فهم دیگر متفاوت است و هیچ ارزش‌گذاری هم نمی‌شود کرد که این فهم بهتر است یا آن بهتر است هر کسی از موضع خودش و در جایگاه خودش حق دارد برای اینکه غیر از این یک چیز متعینی وجود ندارد تا به متن و راه متعینی هم وجود ندارد بنابراین هر کسی از ظن خودش اقدامی می‌کند برای فهم آن و فهمی هم معتبر است در جایگاه خودش و لازمه این نظریه این است که بی‌نهایت فهم‌ها و قرائت‌ها از یک متن قابل قبول است لازمه این نظریه این است.

مقدمه‌ای که می‌خواستم عرض بکنم این بود که بر اساس مقدماتی که این دیدگاه بر او اعتنا دارد نتیجه‌ای که می‌شود بگیریم این است که هر فهمی هر گزاره‌ای در ذات خودش قابلیت تفسیر بی‌نهایت دارد و این تفسیرهای بی‌نهایت هم در عرض هم هستند هیچ داوری ارزشی راجع به این‌ها نمی‌شود داد پس مقتضای دیدگاه گادامری و هرمنوتیک نسبیت‌گرا این است که هر متنی و هر گزاره‌ای که صادر شده از هر متن قابلیت بی‌نهایت تفسیر دارد و نه‌تنها هر آدمی وقتی که با این متن مواجه می‌شود چون با آدم دیگر و انسان دیگر تفاوت دارد از نظر شرایط روحی روانی تاریخی اجتماعی برداشتش متفاوت است خود این آدم هم در خواستار انسان خیلی تفاوت کرده برداشت خود او هم برداشت‌های متعدد است و لذا این متن در طول تاریخ می‌شود بی‌نهایت برداشت از آن بشود برداشت‌هایی که هیچ‌کدام بر هم منطبق نیستند و هیچ‌کدام هم به واقع راهی ندارند پس هر متن قابلیت بی‌نهایت تفسیر دارد و هیچ تفسیری هم راهی به معنای متعین و معنای ثابت و متعین ندارد و همه تفاسیر و قرائت‌ها در عرض هم و برای مفسر معتبر هستند و غیر از این هم نمی‌توانیم بگوییم چیز دیگری برای او معتبر است چون او این را می‌فهمد از این جالب این است که اگر بخواهیم بگوییم که دیگری از این، این برداشت را کرده باز نمی‌توانیم بگوییم آن برداشت دیگری را او فهمیده چون همین‌که می‌گوییم برداشت او را من می‌خواهم بفهمم خود این اصلاً با فهم من برداشت او می‌شود والا برداشت واقعی دیگری که نیست خود این هم می‌شود برداشت دیگر من از فهم دیگری یک چیز ثابت واقعی نیست مقتضای دیدگاه گادامر این است و لازمه این همان قرائت‌ها است برخلاف ما اجتهادهایی را نمی‌گوییم نظریه اجتهاد هم نسبی است حداقل در خیلی جاها و تکاملی است همان‌طور که قبلاً هم گفتیم اما اولاً مطلق نیست ثانیاً معنای ثابتی قبول دارد تفسیرها می‌گوید تلاش می‌کند به آنجا برسد در عرض هم نیستند

### هرمنوتیک اجتهادی

آنچه گفته شد مقتضای دیدگاه هرمنوتیک نسبیت‌گرا است اما هرمنوتیک اجتهادی دقیقاً مقابل این است او می‌گوید نه معنای ثابت وجود دارد دسترسی به آن ممکن است البته گفتیم که این حرف‌های نسبی هرمنوتیک این اثر را اینجا می‌گذارد که این دسترسی ممکن است به این نظر که به‌سادگی که گاهی تصور می‌شود که می‌شود همه جا بر معنا دسترسی پیدا کرد اینجا نیست کار مشکلی است ولی علی‌الاصول دسترسی به آن ممکن است برداشت‌ها ناظر به واقع هستند و این برداشت‌ها محصول قواعد و روش‌اند طبق یک روشی انجام می‌گیرد و درنتیجه این برداشت‌ها در عرض هم نیستند و می‌شود داوری کرد می‌شود بگوییم اجتهاد بهتر از این است این موفق‌تر بود و امثال این‌ها آن قرائت‌ها یک نظریه است که بهتر این است که بگوییم قرائت و برداشت و امثال این‌ها و این نظریه نظریه دیگری است که نظریه درواقع تفصیل مؤلف محور است و قاعده‌مند و ضابطه‌مند است و حق و باطل در او متصور است خوب لازمه نظریه گادامر این‌هاست ما می‌گوییم که به این کلیتی که شما می‌گویید که قرائت‌ها همه در عرض هم هستند و این متن قابلیت تفسیر بی‌نهایت دارد

در نکته بیست‌ودوم می‌خواهد بگوید وقتی که ما دقت بکنیم می‌بینیم که بر خلاف این تصور عوامل قطعی وجود دارد که دامنه برداشت و تفسیر را محدود می‌کند این‌جور نیست که تصویر و برداشت چنان آزاد باشد که هر کسی به هر جایی و هر وقتی بتواند برود نه قطعاً عوامل مأیوس‌کننده‌ای وجود دارد که قطعاً شما نمی‌توانید بگویید آن‌ها را نفی بکنید به‌عنوان‌مثال ما این عوامل را عرض می‌کنیم یکی از این عوامل قواعد لغت است یکی‌اش قواعد دستور صرفی و نحوی و یکی‌اش قواعد معانی و بیان است کی می‌تواند بیاید بگوید که این قرائت‌ها در خارج از این چهارچوب‌هایی که در هر زبانی دارد هر زبانی دارد می‌تواند حرکت بکند فرض این است که این متن در این زبان می‌خواهد تفسیر بشود این متن در این زبان باید مشمول قواعد و دستوری معانی و بیانی و این باشد که این قواعد در چیزهایی است که به‌هرحال دامنه انتخاب و تحقیق را محدود می‌کند نمی‌شود بگوییم که فی در اینجا به معنای مثلاً من در اینجا پنج شش تا ده تا معنا گفته شده حقیقی و مجازی ولی یک چیزی که اصلاً سابقه‌ای در آن زبان ندارد همه می‌دانند غلط است خوب اگر کسی بیاید بگوید که من این را از این برداشت می‌کنم خوب این‌که روشن است این را که نمی‌تواند بگوید درست است یعنی هیچ کس نمی‌پذیرد خود او هم اگر برود شرایط و روابط را ببیند نمی‌تواند بپذیرد پس اینکه شما بیایید بگویید که نمی‌شود داوری ارزشی کرد و هر برداشتی و هر قرائتی این بالوجدان و طبق قواعدی و ضوابطی که همه عقلا و بشر قبول دارد یک چهارچوب‌هایی است که قرائت‌ها را محدود می‌کند علاوه بر این عوامل روشن و واضح اولیه قرائن لبی خارجی است قرائن لبی و احکام عقلی و عقلایی هم از عوامل تحریف‌کننده برداشت یک متن است می‌گوییم ما باید برداشت را از متن بکنیم که با این قرائن بیرونی یعنی قواعد عقلی و عقلایی و امثال این‌ها سازگار باشد شما از این برداشت بکنید که اجتماع نقیضین جایز است چرا در یک جایی که جنبه شعری دارد و تخیلات عیبی ندارد ولی نه متن حقوقی است متن فلسفی متن علمی شما بیایید بگویید که من برداشتم از این برداشت این است که اینجا قانون جاذبه درحالی‌که هست ولی نیست یک قواعد و ضوابط و قطعی و قرائن لبی عقلی وجود دارد که حتماً باید آن را رعایت کرد و محدود می‌کند قرائت‌ها را و نمی‌شود دست را باز بگذارد این هم یک مطلب دیگر است یکی هم سازگاری درونی متن است یکی از چیزهایی که فهم‌ها را منضبط‌تر می‌کند و محدد می‌کند و جلوی باز بودن قرائت‌ها را می‌گیرد این است که مفاد این متن با گزاره دیگری در خود متن سازگار باشد وقتی کسی یک متنی را در اختیار شما می‌گذارد مجموعه آنچه در متن مثنوی آمده یا قرآن آمده یا جای دیگر آمده بالاخره مجموع این‌ها باید در کنار هم قابل سازگاری و قابل قبول باشد و اگر بخواهد چیزهای متعارض از آن برداشت بشود این را نمی‌شود به آن اعتنا کرد و به‌هرحال باید برداشتی از این انجام بگیرد که با برداشت شما از یک جای دیگر و از آن جای دیگر این یک سازگاری داشته باشد و الا اگر شما برداشت‌های متعارض و متناقض را بخواهید از این بردارید این قابل قبول در مقام تفسیر و این‌ها نیست نه مطرح است تو همه کتاب‌هایی که آن روز عرض کردم ارجاع دادیم وقتی بخوانیم مثل هرش بتی تعداد زیادی هستند و متفکرانی از غرب بودند که این‌ها هرمنوتیک شلایر ماخر بتی هرش این‌ها تو متأخرین هستند نه به این عنوان نیست آن‌ها هرمنوتیک عینیت‌گرا را دارند چی می‌کنند و همان تعبیر اجتهادی ما می‌شود آن روز عرض کردم که دو دسته از متفکران به این شکل مقابل هم هستند هرمنوتیک نسبیت‌گرا و فلسفی این‌ها هستند هایدگر گادامر بعضی از متفکران اصلی آن هستند هرمنوتیک عینیت‌گرا شلایر ماخر و بتی و هرش و این‌ها تو همین آدرس‌ها و منابعی هم که ارجاع دادیم می‌توانید این‌ها را ملاحظه بکنید بنابراین به نظر می‌آید که البته هر یک از این‌ها را من می‌توانستم جداجدا مورد بحث قرار بدهم همه‌اش را یک جا قرار دادم این را می‌خواهم بگویم که چون جداجدا ممکن است کسی بگوید که بله می‌شود خارج از این عوامل را هم انجام داد ولی در مجموع آدم احساس می‌کند که هیچ کسی نمی‌تواند بیاید بگوید که هر نوع برداشتی با هر برداشت دیگری از این متن در عرض واحد است نه یک عواملی است که می‌آید انسان را محدود می‌کند و قرائت‌ها را محدد می‌کند و همان عوامل درواقع می‌آید مبنای نقد و داوری قرار می‌گیرد ببینید.

## تکمله

در تکمیل این نکته می‌خواهم این را عرض بکنم که یکی از مباحث بسیار مهمی که همه بشر آن را قبول دارند نقد تفسیر متون است نقد واقعاً یک امر خیلی رایج و متداولی است آن فرمایشی که شما می‌گوییم و نظریه‌ای که شما می‌گویید معنایش این نیست که نمی‌شود هیچ تفسیری را نقد کرد برای اینکه هر تفسیری در جای خودش حق دارد و هیچ کاریش نمی‌شود کرد درحالی‌که حداقلش این است که بگوییم آقا این تفسیر شما با این چیزی که گانوس گفته و دیگران گفته‌اند یک جور نیست همه می‌پذیرند که با این شاخصه قواعد دستوری قواعد لغوی سازگاری درونی قرائن لبی قواعد عقلی می‌آید تفسیر دیگری را نفی می‌کند می‌گوید این تفسیر درست نیست. گادامر از یک طرف دائم می‌گوید که ما نسبیتمان نسبیت فلسفی است هرمنوتیک ما هرمنوتیک فلسفی است و می‌گوییم اصلاً جای این نیست که بیاییم بگوییم که این درست است این درست است همه‌اش درست است از یک طرف هم خود او هم گاهی تعابیرش عجیب است تعابیری دارد که می‌گوید که باید این‌جوری باشد نباید اونجور باشد خوب همین‌که می‌گوید بایدونباید معنایش این است که یک ضوابطی و یک قواعدی با یک شاخص‌ها و سازه‌هایی برای نقد تعابیر برای تمجید یک تفسیر از تفسیر دیگر وجود دارد یا حداقل این ضوابطی که ما اینجا ذکر می‌کنیم و این‌جور نیست که داستان رها باشد و هر کسی هر برداشتی که می‌خواهد از این بکند.

این هم به‌هرحال نکته‌ای است که در خود کلمات ایشان هم نوعی تناقض وجود دارد و حلش به نظر می‌آید به این‌که گفته بشود که ما نسبیت مطلق نداریم راهی به واقع وجود دارد یک معنای متعینی در متن وجود دارد که ما آن را درصدد کشفش هستیم و لذاست که می‌آییم می‌گوییم با این شاخص‌ها تفاسیر را مورد نقد قرار می‌دهیم پس خود اینکه تفسیرهای گوناگون نقدپذیر هستند و در چهارچوب این ضوابط و مشخصات قابل ارزیابی هستند این نشان می‌دهد که یک خبر واقعی آنجا وجود دارد که ما داریم تلاش می‌کنیم به آن نزدیک بشویم ولو که به او نمی‌رسیم هیچ وقت ولی می‌توانیم به او نزدیک‌تر بشویم.

این نکته را دقت بکنید ممکن است کسی بیاید بگوید که ما هیچ دسترسی مطلق به واقع داریم ولی درعین‌حال همه می‌کوشیم که به او نزدیک بشویم این‌جور نیست که همه ما تو یک صف عظیم اینجا وایستادیم و دسترسی نداریم نه این صف تفاسیر باید طولی باشد بر اساس یک ضوابط و قواعد این دورتر است این نزدیک‌تر است و لذا نمی‌گوییم کاملاً نزدیک است ولی بالاخره آن نزدیک‌تر است و لو اینکه هیچ وقت هم نرسد ما می‌گوییم رسیدن هم ممکن است ولی حتی اگر بگوییم رسیدن هم ممکن نیست این تفاسیر نمی‌توانیم بگوییم در عرض واحد است بلکه این‌ها می‌تواند حالت طولی پیدا بکند و به سمت کشف واقع حرکت بکند.

## جمع‌بندی

این هم به‌هرحال یک نکته باقی‌مانده‌ای بود که لازم بود اینجا عرض بکنم و فکر می‌کنم مجموعه این بیست‌ودو نکته‌ای که گفته شد پنج شش تا می‌تواند اساسی باشد نمی‌توان این مطلب را پذیرفت البته این نکته را هم متذکر می‌شوم که حرف‌هایی که این‌ها زده‌اند از این حیث که دشواری فهم متن را نشان می‌دهد این‌ها حرف‌های درستی است یعنی واقعاً افق‌های جدیدی را به روی بشر بازکرده‌اند نمی‌شود گفت که این‌ها هیچ چیزی ندارند و محکوم بکنند و برود لذا این‌ها به صورت افراطی این پیچیدگی را چنان دشوار دیده‌اند که گویا اصلاً راهی به واقع نیست ولی حقیقت مسأله این است که فهم مراد کار دشواری است این یک مطلب و مطلب دیگر این است که اگر کسی با توجه به این‌ها واقعاً انسدادی بشود در اصول ما این هم یک مطلب دیروز تکمیل آن نقد این دیدگاه بود دیروز علاوه بر این بعد از این بحث وارد شدیم گفتیم که اگر کسی هرمنوتیکی شد هرمنوتیک نسبیت‌گرا شد این یعنی دیگر بی‌دین یا اینکه نه می‌شود دین را پذیرفت و نوعی دین‌داری با همین چهارچوب را پذیرفت گفتیم نه این دین‌داری را دو نوع تفسیر کردیم می‌شود تفسیر کرد و لو اینکه این دین‌داری با ظواهری که ما می‌گوییم جور نیست ولی در مقام ثبوت قابل یک تفسیر است یک نوع دین‌داری و پذیرش دین با تحفظ بر نگاه گادامری و هرمنوتیک نسبیت‌گرا.

## مقایسه بحث هرمنوتیک نسبیت‌گرا با بحث انسداد

می‌خواهیم یک مطلب دیگر به این بیفزاییم و آن مقایسه این بحث با بحث انسداد است ما در اصول در بحث خبر واحد در ضمن بحث خبر واحد یک مطلبی مطرح شده با عنوان انسداد حالا ضمن خبر واحد یا حجیت ظنون ببینید هرمنوتیک نسبیت‌گرا در مقایسه با نظریه انسداد باب علم و علمی در اصول اصل این داستان را در کفایه و این‌ها ملاحظه کردید در اصول فقه هم بود در کفایه هم بود طبعاً در جاهای دیگر هم بود البته متأخرین چون تعدادی از آن‌ها این را قبول نداشتند دیگر خیلی بسط ندادند بحث انسداد را ولی در رسائل خیلی مفصل است در فقه خیلی مفصل است از همان جایی که رسائل را نمی‌خوانند قوانین خیلی مفصل است که حالا دیگر آن بحث قدیمی است در کفایه هم خیلی مفصل نیست نظریه انسداد چیه در نظریه انسداد چهار پنج مقدمه داریم در کفایه هم داریم حالا به اختصار این‌طور است که می‌گوید ما تکالیفی داریم و باید از عهده این تکالیف به خاطر علم اجمالی بیرون بیاییم.

دوم اینکه برای کشف آن‌ها راه قطع و علم وجود ندارد حالا حداقل در خیلی جاهایش.

سوم اینکه راه علمی خاص یعنی ظنون خاصه‌ای هم ما نداریم یعنی مثلاً خبر واحد حجت نیست نمی‌دانم شهرت حجت نیست یعنی ظنون خاصه و خواستن را حجت نمی‌داند و احتیاط هم ممکن نیست یا مطلوب نیست و با این مقدمات آن‌وقت گفته می‌شود که خوب پس ما باید بهترین راه را طی بکنیم بهترین راه این است که مطلق ظن‌ها چون ظن علم نیست ظن خاصه هم نیست تکلیف هم هست احتیاط هم لازم نیست خوب باید یک راهی به سمت تکلیف پیدا بکنیم این راه ظنون است هر ظنی معتبر است لازم نیست ظن خاص و خبر واحدی یا امثال این‌ها باشد.

این نظریه انسداد است و طبق این نتیجه نظریه انسداد حجیت مطلق ظن است از جمله حجیت خود خبر آن‌وقت اینجا جالب است که می‌گویند عدم حجیت خبر در مقدمات انسداد است این انسداد باز می‌شود حجیت خبر منتهی این دوری چیزی در آن نیست عدم حجیت خبر به‌عنوان ظن خاص می‌شود مقدمه دلیل انسداد نتیجه دلیل انسداد می‌شود حجیت خبر از باب مطلق ظن یکی‌اش هم خبر است از جاهی خیلی جالب است که عدم حجیت خبر واحد که مقدمه هست نتیجه هم می‌گیریم حجیت خبر واحد می‌گویند اینجا یک چیزی هست که عدم شیء وجود خودش را نتیجه داده منتهی این اشکال ندارد برای اینکه این عدم از حیث خاص اعتبار از حیث عام را نتیجه داده تناقضی در آن نیست این به اختصار نظریه انسداد هست تأثیری که بحث هرمنوتیک نسبیت‌گرا در این انسداد می‌گذارد.

این یک نکته است یکی هم تفاوت این دو نکته را می‌خواهم اشاره بکنم.

### تفاوت اول

انسدادی که پیشینیان ما می‌گفتند بر این مقدمه استوار بوده که حجیت ظن خاص برای ما ثابت نشده یعنی دلیل خاصی برای حجیت خبر نداریم شهرت نداریم و امثال این‌ها و وقتی که حجیت این‌ها به طور خاص ثابت نشد دست ما کوتاه و خرما بر نخیل ولی نمی‌توانیم اینجا بنشینیم و بگوییم خرما بر نخیل باید تلاش بکنیم راه را به ما نشان ندادند که خبر واحد را است پس دست می‌زنیم به هر ظنی برای اینکه تلاش بکنیم که به آن خرمای بر نخیل دست پیدا بکنیم این انسداد قدیمی ما است که در اصول بوده با استفاده از مواد هرمنوتیک ممکن است کسی یک نوع انسداد جدیدی را قائل بشود یعنی یک تقریر جدیدی از انسداد ارائه بکند با آن تقریر جدید بحثی نیست که خبر واحد حجت است یا حجت نیست سند و امثال این‌ها بلکه بیشتر بحث دلالی دارد.

در اینجا اساس بحث‌های هرمنوتیک و آن بحث دلالی این است که می‌گوید ما نمی‌توانیم از این گزاره‌هایی که در اخبار و احادیث و حتی در خود قرآن آمده یک برداشت صحیح جامع معتبری داشته باشیم که آن مبنای چی قرار بگیرد حتی حجیت خبر را هم وقتی می‌خواهیم قائل بشویم آن را هم یک دیدگاه و برداشت است نمی‌توانیم بگوییم این دیگر کاملاً و مطلقاً این خبر حجت شده با مقدماتی که در هرمنوتیک نسبیت‌گرا آمده و نگاهی که در این دیدگاه آمده این‌ها دسترسی به مقصود شارع ندارد و تفسیر واحدی و روشن و معتبری هم که علی الاطلاق معتبر باشد نداریم چون این‌ها را نداریم بنابراین باید بگوییم که هر برداشتی از هر متنی شما انجام دادید آن امر درست است و مطلق است آن برداشت‌ها درست است این انسداد قدیمی ما در بحث حجج و امارات بوده اما این انسداد می‌آید در یعنی ما مقدمات انسداد را می‌توانیم وام بگیریم بیاوریم اینجا و یک انسداد در اجتهاد و برداشت و دلالت را درست بکنیم چون نتیجه‌اش اعتبار مطلق برداشت‌ها و قرائت‌ها است آن‌وقت باب از آن باب اجتهاد و آن انسداد موجود جدا می‌شود به‌عبارت‌دیگر ما حجیت مطلق ظنون و حجیت مطلق برداشت‌ها هر دو را می‌توانیم با نظریه هرمنوتیک اگر کسی قائل بشود می‌شود با این نظریه هردوی این‌ها را اثبات بکند البته فرض این است که دین را قبول دارد خدا را قبول دارد همه این‌ها را قبول دارد و علی‌الاصول هم نمی‌تواند بگوید که شارع مقصودی ندارد این در کلمات بشری می‌شد در اینجا هم مقصود ثابتی وجود دارد منتهی دسترسی میسر نیست حتی اون حجیت‌ها هم حجیت خاص ندارد برای اینکه دلیلی که شما اقامه می‌کنید برای اینکه خبر واحد حجت است در آن دلیل ممکن است مقصودی نباشد معنا یک چیز دیگری باشد و لذا است که هم حجیت اخلاق هم حجیت همه دلالت‌ها به صورت اصولی و مطلق و کلی زیر سؤال می‌رود با این نظریه این می‌شود یک انسداد خیلی عام نه انسداد فقط در حجیت، حجیت سندی است بلکه در حجیت دلالت هم می‌آید.

نتیجه این انسداد اگر این مقدمه هرمنوتیکی را در مقدمات دلیل انسداد ببریم و انسداد را بر این پایه استوار بکنیم نتیجه‌اش یک انسداد کبیر بالاتر از آن‌که می‌گویند انسداد صغیر و کبیر داریم در اصول این انسداد اکبر است برای اینکه می‌گوید هم در حجیت‌ها شما دستتان بسته است حجیت‌های سندی و خبر و شهرت امثال این‌ها مباحث حجت دستتان بسته است هم در مباحث ظهورات الفاظ در هر دو جا شما انسدادی می‌شوید آن انسداد کبیری که آنجا مطرح است انسداد در مباحث حجج است این انسداد در اعم است هم مباحث حجج را شامل می‌شود هم مباحث الفاظ و عبارات را این یک فرقی است که می‌تواند در مقدمات انسداد قرار بگیرد نظریه گادامر ولی نتیجه‌ای که می‌دهد یک انسداد اصغر است هم انسداد در حجیت سندی و مباحث حجج است هم مباحث الفاظ و ظهورات و استدلالات و دلالات این یک تفاوت است.

### تفاوت دوم

تفاوت دوم هم همان نکته‌ای است که در حقیقت آن انسداد واقع را نمی‌فهمید و ظن خاص را شما ندارید ولی به ظنون مطلق عمل می‌کنید و طبعاً ممکن است این ظنون در عرض واحد نباشد و امکان واقع‌نمایی هم در آن هست اما انسدادی که بر هرمنوتیک مبتنی بشود راه واقع را بر روی هم دلالت هم سند می‌بندد و به این شکل یک انسداد جدیدی آنجا پیدا می‌شود این هم دو تا تفاوتی است که این انسداد اینجا با آن انسداد دارد پس آن انسداد هرمنوتیک نسبیت‌گرا هم نوعی انسداد است اما این انسداد اولاً مطلق است در اسناد و دلالات می‌آید یعنی در مباحث حجج و ظهورات هر دو جاری است.

دوم اینکه این انسداد واقع‌نمایی را نفی و نهی و قرائت‌های متعدد را یکسان و یک پایه می‌داند درحالی‌که در آن انسداد هست نه یکسان و یک پایه هم نیستند این هم تفاوتی است که این با آن دارد این همانی بود که می‌گفتیم اگر کسی این هرمنوتیک را بپذیرد باید یک انسداد اکبری قائل بشود که نتایج خیلی گسترده‌ای دارد که و الان هم هستند کسانی که این‌جور معتقدند همان کتاب آقای شبستری که بخوانیم به همین نتیجه باید برسد دیگر راه دیگری ندارد منتهی چون می‌خواهد تدینش را فی‌الجمله را حفظ بکند آن‌وقت علی‌القاعده یک مقدمات انسداد درست بکند و بعد از مقدمات انسداد بگوید که ما می‌توانیم به این ظنونی که خبر و شهرت و این‌ها عمل بکنیم و هر کسی هم بر حسب پیش‌فرض‌ها و برداشت‌های خودش به یکی از این برداشت‌ها و قرائت‌ها استناد می‌کند و حق هم دارد می‌تواند یک جوری برداشت بکند که مثلاً حقوق زن این‌طوری باشد حقوق بشر این‌طوری باشد و امثال این‌ها مجتهد شبستری کتابی دارد به نام هرمنوتیک و کتاب سنت تعبیر این‌جوری دارد در آنجا آمده در جاهای دیگر هم مقالات و چیزهای دیگر دارد که بحث هرمنوتیک است که ربطش با انسداد اصولی است که در اینجا عرضه کرده است ما روند آینده بحثمان باز هم یک نکات تکمیلی در بحث هرمنوتیک داریم بعد احتمالاً زبان دین‌داریم و انتظار از دین این دو سه تا موضوع را داریم که حالا کتاب و مقاله بخواهید پیدا بکنید و مطالعه بکنید تا آخر سال همین دو مرجع زبان و انتظار بحث بکنیم که آن‌ها هم از مباحث مهم و بنیادی اجتهاد است اگر حل نشود اجتهاد پایه‌هایش لرزان است این انسدادی که در اصول آمده آن خودش یکی از مسائل مهم علم اصول است ولی این انسداد درواقع می‌شود جزء پیش‌فرض‌ها و فلسفه فقه و اصول و همه مسائل اصول و فقه با این مرتبط است از آن جهت که انسداد آمده در ضمن یک بحث اصولی قرار گرفته یعنی خودش یک بحث اصولی است مثلاً حجیت امارات را از ... مطلق پیدا کند ولی اگر این انسداد را کسی بپذیرد این انسداد یک انسداد پیش فرضی و کلی است که بر همه مباحث پرتو می‌افکند این‌جور نیست که یک مسأله‌ای اصولی بشود کلی است ولی وقتی می‌خواهد صحبت حجیت بکند آنجا می‌آید و مربوط به بحث حجج است ولی در حقیقت هر بحثی که شما بخواهید اینجا انجام بدهید مبتنی بر این است بله مقدمه صبغه کلامی داشته باشد غیر از این است که بحث کلامی بشود ولی به‌هرحال انسداد یک بحث اصولی است آن انسدادی که آنجا گفته می‌شود می‌خواهد حجیت ظنون را اثبات بکند ولی این انسداد می‌خواهد بگوید که کل دستگاه اجتهاد به این قضیه مبتنی است نه یک بحث خاصی ولی به‌هرحال بحثتان حجیت است یعنی وقتی می‌خواهید بگویید که این ظنون حجیت است یا نیست به انسداد توسل می‌جویید ولی اینجا ما می‌خواهیم بگوییم کل اجتهاد ما این‌جوری است چه در دلالات و چه در حجج و لذا این بحث عام‌تر می‌شود بقیه بحث در جلسه آینده.